

## بررسی شخصیت‌های داستان عاشق شدن شاه بر کنیزک در مثنوی مولوی

علی نقی معماری پور\*

### چکیده

در عرفان اسلامی و معارف قرآنی ثابت است که آدمی با اتکا به عقل خویش نمی‌تواند به راه درست و صراط مستقیم دست یابد. خداوند برای جبران این کاستی، انبیاء و بعد اولیاء و امامان(ع) را برانگیخته تا از نوع بشر دستگیری کنند و او را از مهالک سفر الی‌الله نجات دهند. از جمله آثار عرفانی در زبان و ادبیات فارسی که به این موضوع پرداخته، مثنوی معنوی است. مولانا که خود تا قبل از شیفتگی و عاشق شدن بر جمال شمس تبریزی در جایگاه مرشدی کامل و فقیه عادل از پیروان دستگیری می‌کند، به این مسئله کاملاً واقف است و در شش دفتر مثنوی به مناسبت‌های مختلف، از لزوم وجود راهبر و خضر پی‌خجسته نام برده است که در داستان کنیزک و عاشق شدن شاه بر او، به صورت رمزی و نمادگونه ایناشخاص را به تصویر کشیده است. این پژوهش در نظر دارد به شیوه تحلیل محتوا داستان کنیزک و پادشاه از دفتر اول مثنوی را به بوته نقد بگذارد و در این رهگذر از شخصیت‌های این حکایت رمزگشایی کند، اجمالاً در این تحلیل شاه رمز عقل بشری است که عجز خود را نشان می‌دهد. دوم کنیزک نهاد نیازهای شهوانی و زمینی است، و...

**واژه‌های کلیدی:** مثنوی معنوی، داستان شاه و کنیزک، رمزگشایی، ضرورت حضور ولی خدا



### مقدمه

مثنوی در اصطلاح عبارت است از اشعاری که در یک وزن سروده شده و هر بیت آن دو مصراع با یک قافیه دارد. شاعران اغلب مطالب دامنه دار، حکایات، افسانه‌ها، وقایع تاریخی و مضامین عرفانی را در این قالب بیان می‌کنند.

مثنوی مولانا که تابع اسلوبی قرآنی است سه نوع مخاطب دارد، عام، خاص و اخص، پاره‌ای از ایات مثنوی، متوجه عامه مردم است، گویی مولانا در مجلسه و عظ و خطابه حاضر شده و سخنانی در سطح افهام عموم و اذهان مردم ایراد می‌کند و هر کس به قدر توان خود از آن سخنان، نصایح و پندها بهره مند می‌شود، مانند: این جهان کوه است و فعل ما ندا

قصه در حقیقت بیان و پیگیری جریان واقعی یا غیر واقعی با هدفی مشخص است. در نهاد تمام اقوام و افراد بشر به صورت غریزی نوعی کشش و جاذبه به سوی قصه وجود دارد، به همین خاطر قصه‌ها در عرصه فرهنگ و ادب ملتها جایگانی ویژه دارند.

قرآن و حدیث دو سرچشمه فیاض و عمده‌ای است که قصه‌های عرفانی مولانا از آن سیراب می‌شود، وی به همین خاطر پاره‌ای از قصه‌های مثنوی را از مضمون اشارات قرآن و حدیث اخذ می‌کند، و بدین شیوه لطایف عرفان عملی و ظرایف سیر الی الله را از طریق تفسیر قرآن و حدیث برای مخاطب خود تبیین می‌کند.

### نقد و تحلیل مسأله

تأثیری که قرآن کریم از جهت لفظ و معنا در مثنوی به جای نهاده تا حدی است که فهم درست مثنوی بدون آشنایی با قرآن حاصر نمی‌شود، چرا که غیر از اخذ قصه‌های قرآنی و تفسیر تعدادی از آیات، سراسر مثنوی سرشار از الفاظ و تعبیرات قرآنی و مشحون از موارد استشهاد و تمثیل به آیات الهی است.

در این کتاب مولانا نه ترک شریعت و تسلیم به طامات صوفیه را توصیه می‌کند و نه گرایش به فقر و رهبانیت را تبلیغ می‌نماید، بلکه به کمک قصه‌ها، قیاسات تمثیلی و تشبیهات شاعرانه در تأیید و اثبات عقاید و مبانی قرآنی و اهل شریعت، اهتمام می‌ورزد.

مولانا لبّ و مغز شریعت را عشق می‌داند، و با توجه به این مطلب، قضایایی مانند توحید، حقیقت روح، کیفیت حشر و نشر و جبر اختیار را موافق نظر اهل شریعت تبیین می‌کند. جلال‌الدین در کتاب مثنوی روی مخالف به مذهب نشان نمی‌دهد، بلکه می‌گوید: مذهب در حقیقت عالی‌ترین و منحصرتین راه ملاقات با خداوند است و انسان باید هدف دستورات فرمان‌های دینی را درک نماید تا بتواند از دین بهترین استفاده را داشته باشد. قصه‌های مثنوی در واقع حجابی است که پیکر عریان حقیقت را در پرده رمز خویش پنهان داشته و آنرا از اینکه چشم هر نامحرم و خشم هر پرخاشجویی را به جنبش در آورد، در امان می‌دارد. بنابراین عجیب نیست که راه نفوذ به اقلیم معارف مثنوی، از میان محدوده حکایات آن بگذرد، که جز با عبور از دهلیز تو در توی قصه‌ها، به سَری که از زبان بی‌زبانها در آنجا به زبان می‌آید، نتوان راه یافت.

قصه‌های مثنوی پیمانه معنا و نقد حال ماست و به هر صورتی که به تقریر می‌آید، همواره متضمن رمزی است که لبّ معنا و سرّ باطن آن محسوب می‌گردد و واضح است که بدون تأمل و تعمق در این رمزها، تمام آنچه را که در این قصه هاست، نمی‌توان دریافت، توالی قصه‌ها در سراسر مثنوی خط سیر اندیشه‌ای را نشان می‌دهد که به کمک افسون قصه‌های شوخ یا دردناک خاطر مخاطب را به ماورای افق‌های حسی می‌کشاند و به او کمک می‌کند تا بی‌آنکه در پیچ و خم استدلال‌های هولناک، شوق و حوصله خود را از دست بدهد بدانچه حاصل سیر و سلوک رهروان ره حق است، در حد استعداد و توان خویش دست یابد.

به تصویر کشیدن اسرار و معانی به صورت قصه در مثنوی و در کلام اهل معنا، مبنی بر آن است که گوینده می‌خواهد با ارائه این تصویر، حقیقت معنا را که با افهام عام فاصله دارد به اذهان آنها نزدیک نماید. از این رو صورت قصه‌ها در مثنوی هر چند با دقت و مهارتی در خور کار قصه پردازان حرفه‌ای به تصویر کشیده شده، اما غایت مقصود نیست و آن را بدان جهت طرح می‌کند تا مخاطب را تدریجاً از عامل حس که محدوده ذهن اوست به عالم ماورای حس بکشاند، و در ورای این صورت، آنچه منظور نظر مولانا است یعنی سرّ قصه را برای وی تبیین نماید.



درست است که قصه‌ها جز دورنمایی محدود از آفاق بی‌انتهای مثنوی را نشان نمی‌دهد، اما همین اندازه هم برای آنهايي که تصویر روشنی از وسعت و عظمت این افق‌های ناشناخته ندارد، مقدمه‌آشنایی است. در دنیایی که آرمان‌های حاکم بر آن طالبان جان را تا حد طالبان، نان تنزل می‌دهد و مذهب اکثر اهل آن، اشتغال به امور ماوراء عامل مادی و حس را منسوخ و بیهوده تلقی می‌کند، باز این قصه‌ها می‌تواند بر روی کسانی که از احساس دلزدگی و سرخوردگی بدبینانه‌ای که بیماری قرن ماست، جان خویش را ملول می‌یابند، روزنه‌ای بگشاید. در چنین حالی است که تنفس هوای جانفزای مثنوی، به این ملولان آرامش بخشیده و به آنها برای تحمل دنیایی که خود را به زندگی در آن محکوم می‌یابند، قدرت و توان تازه‌ای می‌دهد و با دستیابی به سر قصه‌ها، لحظاتی چند، آنها را از دنیای خورد و خواب و شهوت بیرون کشیده و با نغمه روح انگیز عرفان موجود در اجزای قصه‌ها، خاطر آنها را سکون و لطافت بخشیده و مایه شادی و خرسندی و نشاط این ره گم کرده‌ها می‌گردد.

بدون تأمل در این حکایات و قصه‌ها نفوذ به دنیای مثنوی ممکن نیست و جوینده دقایق و اسرار این کتاب هیچ وسیله‌ای مطمئن‌تر از غرور و تعمق در این قصه‌ها، که مولانا آنها را همچون شواهد و قرآینی در توجیه و تقریر مدعای خویش نقل می‌کند نمی‌تواند بیابد. چرا که این قصه‌ها آینه اسرار مثنوی است.

در واقع آنچه مثنوی را نردبان آسمان می‌کند و از آن بزرگترین اثر عرفانی انسانی، که در تمام قرون ظاهراً هیچ نظیری ندارد، وسیله‌ای برای عروج روح و اندیشه به معراج حقایق می‌سازد، سر قصه‌ها و مخصوصاً آنگونه قصه‌هایی است که به احوال انبیاء و اولیاء مربوط می‌شود و افعال و اقوال آنها را چراغ رهروان راه و الگوی سالکان طریق برای نیل به کمال حقیقی و نهایی می‌گرداند.

چون در تعالیم مولانا جلال‌الدین، حقیقت از شریعت و طریقت جدایی ندارد، از جستجو در آنچه از حالات و مقامات انبیاء و اولیاء در مثنوی آمده، سر شریعت و طریقت و حقیقت را بهتر می‌توان درک کرد و بدین گونه با تأمل در سر این نوع قصه‌هاست که می‌توان به لطایف اسرار مثنوی راه

یافته و مثنوی را نردبان عروج به آسمان عرفان تلقی نمود و در واقع این قصه‌ها هستند که وسیله شناخت اجمالی این کتاب و موجب هدایت مخاطب آن می‌گردند. مولانا با بیان احوال انبیاء و اولیاء که قسمت عمده قصه‌های مثنوی متضمن لطایف آنها است، شریعت و طریقت را به هم تلفیق می‌کند و این تلفیق را وسیله‌ای برای نیل به حقیقت می‌سازد.

### خلاصه داستان

شاهی در راه شکار کنیزکی خو بروی دید که چون دل و جانش شیفته و اسیر او شد با پرداختن بهایی کنیزک را خرید. از قضای روزگار بعد از تصاحبش کنیزک بیمار شد. شاه طبیبان را از تمام نقاط جمع کرد و گفت: جان من در گرو درمان اوست. طبیبان بدون استعانت از خدا و از روی خودستایی گفتند: با علم و دانش خود درمانش می‌کنیم. بخاطر همین خودخواهی و عدم توکل، خداوند ناتوانی آنها را آشکار ساخت و تمامی تدابیر درمانی آنان نتیجه عکس داد. پس از آنکه شاه از معالجه طبیبان مأیوس شد رو به درگاه خدا نهاد و با دلی شکسته از او کمک خواست. چون به این حال افتاد خواب او را در ربود و در خواب بشارت آمدن حکیمی الهی بدو داده شد. فردای آن روز آنچه را در خواب دیده بود از دور در سیمای مردی روشن ضمیر مشاهده کرد و به استقبالش رفت. چون او را محرم راز یافت بر بالین کنیزک برد. حکیم الهی بعد از معاینه، کنیزک را عاشق بیمار یافت، بیمار روح نه جسم و به شاه گفت: کنیزک عاشق مرد زرگری می‌باشد و علاجش وصال معشوق است. شاه چون تجویز حکیم را شنید با ترفندی وسوسه آمیز مقدمات آوردن زرگر را به دربار فراهم نمود. طمع زرگر او را به نزد شاه کشاند، غافل از اینکه پادشاه قصد جاننش را کرده بود.

با توصیه حکیم، مقدمات وصلت کنیز و زرگر فراهم آمد. بعد از شش ماه مرد زرگر در اثر خوردن شربت دست ساز حکیم رنجور و بیمار و زرد گشت و اندک اندک از چشم کنیزک افتاد. زیبایی زرگر قاتل جاننش شد، همچنانکه پر طاووس، نافه آهو و فرّ پادشاهان چنین می‌کند. (آری عشق‌هایی که از روی هوی و هوس می‌باشد نه تنها زنده کننده نیست بلکه موجب هلاکت می‌شود).



مولوی در پایان قصه نتیجه‌گیری می‌کند که حکیم الهی آن مرد زرگر را از برای خوشایند شاه از بین نبرد بلکه امر و الهام خدائی در کار بود. مانند کاری که حضرت خضر نبی در مورد آن طفل بظاهر بی‌گناه کرد. به طور کلی می‌توان گفت کاری که افراد مافوق انجام می‌دهند برای افراد مادون غیرقابل درک و تفسیر می‌باشد. پس شاه در حقیقت برای زنده نگه داشتن کنیزک و خود و عوامل تحت سیطره‌اش امتثال امر حق نمود.

### نقد و بررسی شخصیت‌های داستان

**شاه:** ممکن است مقصود از شاه، سلطان به معنی متداول آن نباشد بلکه لقبی باشد که برخی از مشایخ صوفیه دانسته‌اند. شاه لقب بعضی شیوخ صوفیه و مرشدها و لقب عام که درویشان و صوفیه به مراد و شیخ و مرشد و پیر که ظاهراً نسبت به سادات می‌رسانیده‌اند داده‌اند و بی‌شک مأخوذ از سروری و برتری و ممتاز بودن از افراد جنس است مانند شاه نعمت‌الله، نور علیشاه، صفی علی شاه، (لغت نامه دهخدا)

اما به نظر می‌رسد در این داستان مقصود مولانا از شاه، عقل انسان می‌باشد که هنگامی می‌تواند روح را به تعالی و کمال برساند که از تعلقات مادی و دنیوی (که مرد زرگر مظهر آن است) بگسلد و به هرچه فانی است پشت کند و خویشتن را برای وصول به مراتب عالی معنوی و حضور در پیشگاه جمال الهی آماده سازد اما به هنگام ظهور محنت و بلا عقل و تدبیر آدمی به تنهایی کافی نیست و برای رهایی از مصائب تنها باید به درگاه الهی روی آورد و تضرع و زاری پیشه کرد و از اوامر حکیمان الهی یا همان انبیاء بدون چون و چرا پیروی نمود.

### کنیزک

برخی شارحان مثنوی، کنیزک را نماد جسم و تن به شمار آورده‌اند اما می‌توان احتمال دیگری را نیز در نظر گرفت که کنیزک نماد روح آدمی بوده که برای تعالی و تکامل نیاز به رها شدن از تعلقات مادی و فناپذیر دنیوی (که زرگر نماد آن محسوب می‌شده) اما این کار فقط می‌تواند به تجویز حکیمان الهی انجام شود که اوامر آنان مصداق وحی و الهام الهی است و شاه نیز برای آزاد ساختن روح از این تعلقات، اقدام به کشتن زرگر (هواهای نفسانی) نمود که نتیجه آن تقرب معشوق به عاشق می‌باشد.



### طیبیان

درمانگران پر مدعائی که بی توجه به قضا و قدر الهی و توکل به خداوند و فقط بر حسب علائم ظاهری کنیزک درصدد معالجه او برآمدند، غافل از اینکه بیمار آنان به درد عشق مبتلا بود که از ابتلائات روح است نه جسم، به همین دلیل هر درمانی انجام دادند نتیجه عکس داد.

### بقول استاد سخن سعدی بزرگ

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز      کان سوخته را جان شد و آواز نیامد  
این مدعیان در طلبش بی خبرانند      آن را که خبر شد خبری باز نیامد

### حکیم الهی (پیر راه، پیر طریقت)

شاید منظور مولانا از حکیم الهی، ولی خدا (انسان کامل) می باشد که در این داستان ویژگی هایی برای او ذکر شده:

- الف:** مانند آفتابی است معنوی که دیگران در برابر او سایه ای بی مقدار بیش نیستند.  
**ب:** طیب الهی همانند پیامبر اکرم (ص) خود به سراغ بیماران می رود (طیب الدّوار)  
**ج:** طیب الهی هنرش آزادسازی روح از تعلقات فناپذیر مادی می باشد. که در این داستان این کار را با کم رنگ کردن زخارف دنیوی در چشم کنیزک انجام داد.  
**د:** آنچه طیب الهی انجام می دهد بر پایه امر الهی و الهام غیبی بوده که عین مصلحت خداوند می باشد حتی اگر جان هم بستاند رواست چون ولی و خلیفه پروردگار است.

### زرگر

زرگر در این داستان می تواند نماد لذایذ دنیوی و امیال و هواهای نفسانی باشد که جلال الدین عواملی را برای چگونگی برانگیختن این دو، در اینجا ذکر می کند.

**الف:** زر و سیم (مال دنیا) بقول مولانا (زر، خرد را واله و شیدا کند)

**ب:** اغوا نمودن فرد از طریق تملق و چاپلوسی

**ج:** برانگیخته کردن طمع و آزار انسان



د: وعده جاه و مقام  
ه: زیبایی ظاهری

### نتیجه‌گیری کلی

انسان موجودی دوبعدی مشتکل از جسم (ظاهری و مادی) و روح (باطنی و معنوی) می‌باشد. هر انسانی برای پیمودن مسیر رشد و کمال ابعاد وجودی اش علاوه بر عقل (پیامبر درونی) نیاز به هدایت بیرونی (پیامبر الهی) دارد.

عقل انسان به علت درگیری با مسائل دنیوی و اشتغالات ذهنی نمی‌تواند به تنهایی راه گشا باشد، در این مسیر مدعیان بسیاری وجود دارند که ادعای رساندن انسان به رشد و کمال را می‌کنند ولی چون تنها به یک بعد انسان توجه دارند نمی‌توانند راهنمای خوبی برای تعالی او باشند. به نظر می‌رسد تنها راه واقعی برای سلامت جسمانی و پیمودن مدارج والای روحانی، پیروی از انسان کامل و رهنمودهای ایشان است که در قرآن کریم با لفظ (صراط مستقیم) از آن نام برده شده است.

مولانا در داستان عاشق شدن شاه بر کنیزک، طیب الهی را در شکل فردی نشان داد که پادشاه به او متوسل شده بود، پس از آن که شاه از همه راه‌های عقلی و زمینی ناامید شد، به خدا پناه برد در حال سجده و استغاثه خوابش در ربود، در رویا کسی را دید که چون آفتابی در سایه جلوه می‌کرد، فرمان رسید دوست ما فردا می‌آید و کنیزک را درمان می‌کند، طیب روحانی از راه رسید و از شاه و کنیزک (= عقل و شهوت) دستگیری نمود و ایشان را به صراط مستقیم راهنمایی کرد.

### فهرست منابع

- تفسی و نقد و تحلیل مثنوی، استاد محمد تقی جعفری، انتشارات اسلامی ۱۳۶۶
- خلاصه مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات اساطیر ۱۳۷۳
- شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، انتشارات اطلاعات ۱۳۷۹
- تحلیلی نو از قصص قرآن، محمد تقی ملبویی انتشارات امیر کبیر ۱۳۷۶
- قصص قرآن، سید صدرالدین بلاغی چاپ تابان ۱۳۳۱